

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با علی مرادخانی نویسنده «گرامافون»:

یک عاشقانه آرام دانشجویی نو شتم



چون شبیه خودمان است. حتماً قبل از این وجود داشته، ولی به درصد بگویید.

شما گفتید می‌خواهم عاشقانه‌ای بنویسم که شبیه بقیه عاشقانه‌ها نباشد یا یک داستانی در ذهن داشتید...

دقیقا مساله من این بود که قصه‌ای بگویم که شبیه خودمان باشد؛ شبیه چیزهایی که کمتر شنیده‌ایم. نزدیک به همه‌ماست. ماهمه‌قهرمان‌های داستان‌های خودمان هستیم، اما همه پهلوان نیستیم، همه احمد متوسلیان نبودیم، همه‌مجنون نبودیم. ما زندگی می‌کنیم، دل ما می‌شکند، خوشحال می‌شویم، غمگین می‌شویم و این داستان شبیه خودمان است.

برخی جاها به نظرم شعاری می‌شود. بین این دو مساله مانده‌اید که خواسته‌اید عادی باشد، ولی یک مقدار به شعار نزدیک شده است.

مثلا؟

مثلا آنجایی که آن آقا وارد شد که با پدر او صحبت کند یا جایی که پیرمرد را در جاده می‌بیند، حرف‌های پیرمرد را می‌گویم. برخی چیزها اگر نبود هیچ خللی در داستان ایجاد نمی‌کرد ولی برای اینکه شعاری بدھیم این آدم‌ها را در قصه وارد کردیم. درباره همان قسمت‌هایی که شما می‌گویید من واکنش مثبت هم زیاد شنیدم. کلا همین است.

قبول دارید برخی قسمت‌ها شعار دادید؟

این را قبلا شنیده بودم. مگر من یا شما شعار نمی‌دهیم؟

باشد، ولی در متن متفاوت است. در وضعیت سفید هیچ مخاطبی از حرف‌ها و شعارها لذت‌ده نمی‌شود، اولین داستانی است که نوشته‌اید؟

بله.

با داستان کوتاه نباید شروع می‌کردید؟

من شروع به نوشتن کردم و فکر نمی‌کردم این مقدار شود.

چقدر ویراستاری شده است؟

ویراستاری نشده است. ارشاد ۹ ایراد گرفته که خیلی خنده‌دار بود. دختر تکواندوکار است و در جایی از کتاب با خودش فکر می‌کند و می‌گوید این دختره کیمیا علیزاده‌ا مسابقات کشوری شروع کرده است. این عین چیزی است که آوردم. بعد ارشاد ایراد گرفت که نوشتن این جمله که «این دختره کیمیا علیزاده» توهین به خانم علیزاده است و حذف شود. این با خودش فکر می‌کند. وقتی شما می‌خواهید با خودتان فکر کنید می‌گویید جناب آقای مرادخانی!؟

خیلی نزدیک به وقایع امروز است.

بله. کاملا خودمان هستیم. تلگرام دارد و پرو فایل چک می‌کند. دختر داستان وارد مسابقات تکواندو کشوری می‌شود.

یک مورد خوب این است که وقتی در تلگرام با هم صحبت می‌کنند، نوع فونت عوض شده است.

شخصیت هلیا دقیقا چیزی بود که دیده بودم و در ذهن من بود.

که به شدت به کار من آمد. چند نفر گفتند مفت نمی‌ارزد و چاپ نکنید. چند نفر گفتند عالی است و چاپ کنید.

ضرورت این داستان چه بود؟ از این طرف عاشقانه شهدا را داریم و از طرف دیگر، مثلث‌های عشقی. در انتها هم نمی‌فهمیم چه اتفاقی افتاد. ضرورت اینکه چرا باید «گرامافون» نوشته شود، چه بود؟

آنها که بودند و هستند. اتفاقا اینها نیستند. من می‌گویم هم سینما و هم ادبیات ما به این قشر جفا کردند. یک آدم معمولی که می‌رود و می‌آید، اینها هم آدم هستند. حتما طرف باید بقیه بدر؟ این در هر چیزی صدق می‌کند، نه فقط عشق! مثلا در دانشگاه‌ها همیشه دقت در تشکل‌ها داریم، چون میکروفون دارد و داد می‌زند و بی‌سروصا می‌کند. دختر و پسری که بی‌سروصا

می‌روند و می‌آیند ممکن است اتفاقی برای آنها هم رخ دهد، برای او ممکن است بیشتر هم باشد. چرا تجربه موفق اتفاقاتی همانند دل شکسته یا وضعیت سفید یعنی روایت اجتماع بدون عینک خاصی، تکرار نشد؟ زیبا نشد، بلکه در خانه‌ها گرفت، چرا که همان بود که در خانه بودیم، نزدیک به همان بود. سینما گارد خود را داشت. وقتی وارد خانه می‌شود، مورد استقبال قرار می‌گیرد. چند درصد ما در دوران دانشجویی کله‌خریازی درمی‌آوریم؟ حاضر هستیید دختر را بدزدید و برویید. همه در خانواده زندگی می‌کنیم. لیلی و مجنون خوب است و عشق‌های اینچنینی لذت دارد، ولی زندگی هم می‌کنیم. در زندگی هم یک‌سری اتفاقات رخ می‌دهد.

چیز دیگری که به نظر من در کتاب اذیت‌کننده بود و شاید مخاطبان دیگر را اذیت نکند، نوع نوشتن بود. محاوره است و یک‌باره زبانش کتابی می‌شود و این تبدیل مدام وجود دارد. این تعمدی بود؟

بله. وقتی شما این مطلب را بیان کردید، من به این فکر کردم. صادقانه بگویم این را قبول ندارم، چون ۵-۶ نفر قصه را تعریف می‌کنند. هلیا دختر بالاشهری سوسول تهرانی است و توقع نداشته باشید در صحبت کردن خود شبیه هادی بچه‌سیچی یزدی باشد. اینها با هم فرق می‌کردند؛ مثلا لعیا، مرتضی و... .

نمی‌گویم شبیه هم باشند.

من می‌گویم تنها تفاوت ماجرا قسمت‌هایی بود که در محاوره می‌آمد. یک فصل این شکلی بود و فکر کنم فصل دوم است که مرتضی کامل برای هادی ماجرا را تعریف می‌کند که چطور شد. اتفاقا برای همین فصل را تمام کردیم که زیاد می‌شد. از اینجا دوباره به ادبیات خودمان برگردیم. اتفاقا برخی می‌گفتند این خوب است.

وقتی این کتاب برای مردم است، عشقی که نوشته شده قرار است در خانه‌ها برود باید به زبان محاوره باشد.

کامل؟

بله، چه ایرادی دارد؟ خواندن آن برای مخاطب راحت‌تر است. لزوما ادبیات معیار هم در این قصه مهم است.

قرار نیست از یک چیزی رد شویم.

درباره فارسی حرف می‌زنیم. زبان فارسی متر و معیاری برای کتابت خود دارد که روشن است. اگر بنا بر محاوره بود، چه نیازی به ادبیات ما بود. این بحث مقدماتی است. کتاب ترتیب و استخوان بندی دارد که به ادبیات معیار پایبند است.

آدم‌هایی که کتاب را خواندند، چیزی به کتاب اضافه کردند یا خیر؟

در همان حدی که گفتم. چهار، پنج نفر خواندند و پیشنهاداتی داشتند. مثلا حدود ۱۵-۱۰ درصد تغییر داشت. واقعا حدا کثر همین بود که ۱۵-۱۰ صفحه تغییر کرد و بقیه همان چیزی بود که نوشته شده بود.

احمد دهقان چه چیزی به کتاب اضافه کرد؟

احمد دهقان توصیه‌ای به من داشت که گفت دیوانه‌گری را زیادتر کنید و من هم این کار را کردم. گفتند دیوانه‌گری کم دارد. بچه‌های مدرسه‌ام اتفاقا می‌گفتند چقدر سینمایی است. می‌خواهم بگویم چطور می‌شود که کتاب را همه می‌خوانند و درموردش نظر بدهند؟ چون شبیه همه است. بچه‌ای که قیطره به می‌نشیند، تازه نوجوان است و این بازی‌ها در دوره نوجوانی می‌شود. من بچه‌های نوجوان را می‌شناسم. این قصه از دانشگاه به سمت نوجوانان کشیده می‌شود و حتی کشیده شده است و سر ما در برف است. من ۱۰ سال است معلم هستم؛ یعنی با بچه‌های این‌سننی کار می‌کنم. در دو سال اخیر رسما معلم هنرستان هستم، یعنی هفته‌ای یک روز می‌روم. این ماجرا چیزی است که برای همه قابل فهم است؛ بچه اسلامشهر و پاکدشت و جردن و قیطره به فرقی نمی‌کند. همه این‌طور بودند. این ماجرای اصلی است. به نظرم آن قسمت‌هایی که احمد دهقان به من گفت، از همه جای کتاب بهتر شد. چند نفر خیلی لطف داشتند و سعی خواهم کرد زحمات‌شان را جبران کنم.

کتاب بعدی‌تان عاشقانه است؟

اصلا عشقی نیست.

چرا از این وادی بیرون آمدید؟

داستان بعدی‌ام قصه «کیا»، یک بچه‌سیچی است که اصلا عشق و عاشقی ندارد و اتفاقاتی برای او رخ می‌دهد و از کشور خارج می‌شود و در کشور دیگری از سر دیوانه‌بازی زندگی می‌کند. می‌خواهد به رژیم‌صهیونیستی برود. باز از دانشگاه شروع می‌شود. پدر او راننده تاکسی و ضدانقلاب است. از اینپهانی که حزب‌اللهی دوآتشه و برخلاف خانواده‌اش است. من دقیقا همین‌طور هستم. این پارادوکس بیشتر است. درس او هم خیلی خوب است. عشق احمد متوسلیان است. می‌گوید ایران عرضه نداشته و من به اسرائیل می‌روم و پیدایش می‌کنم.

جذاب است.

به رژیم‌صهیونیستی می‌رود. گرامافون احتمالا منتهم است که بالا و پایین ندارد، اما کتاب بعدی‌ام از دادگاه شروع می‌شود.

که او را محاکمه می‌کنند.

بله. محاکمه می‌کنند که چرا به رژیم‌صهیونیستی رفته است. احمد متوسلیان را می‌بیند. الان

در سینمای دنیا در صنعت گیم و بازی چطور است که همه ما می‌گوییم آمریکا خود را قهرمان و منجی کرد و همه دنیا را نجات می‌دهد. شما یک بار این‌طور تعریف کنید. چه کسی می‌گوید داستان را این‌طور تعریف نکنید.

چه زمانی باید منتظر داستان جدید باشیم؟

من شروع کرده‌ام. دست من تند است، ولی نمی‌دانم تا چه زمانی آماده می‌شود. من این کتاب را یک‌ماهه نوشتم. اسفندماه شروع کردم و در اوج بودم که نوشتم. یک ماه سر من خلوت شد و یک‌ماهه نوشتم، دو ماه رها کردم و بعد دوباره سراغ آن رفتم و خواندم و به چند نفر دادم خواندند و یک ماه بعد ویراستاری کردم. مساله ما این است که چه می‌شود که تخیل نمی‌کنیم؟ در کتاب که می‌توانیم این کار را بکنیم. احتمال دارد بگویند گرامافون آرام است.

بله. آرام است.

قرار نیست تند باشد. ادعای ناآرامی ندارد. چند نفر به من گفتند این را نوشتتید که فیلم یا تله‌فیلم کنید؟ گفتم اصلا اینچنین نیست. این کتاب برای خواندن است؛ یعنی برای این است که آن لحظه‌ای که در گوش او بنان می‌پیچد: «با ما بودی بی‌ما رفتی»، شما هم در ذهن خود بخوانید. این برای همین است. برای کتاب و مکتوب است. ادعای داستانی نداشته و ندارم. ممکن است دومی را طوری بنویسم که نگاهم به فیلمسازی باشد. اصلا نگاه من خبرنگاری است و دوست دارم. کتمان هم نمی‌کنم. همواره هم فیلم می‌بینم، ولیکن این کتاب از آن جنس نیست. این کتاب یک عاشقانه آرام جوانانه وطنی است.

من شروع کرده‌ام. دست من تند است، ولی نمی‌دانم تا چه زمانی آماده می‌شود. من این کتاب را یک‌ماهه نوشتم. اسفندماه شروع کردم و در اوج بودم که نوشتم. یک ماه سر من خلوت شد و یک‌ماهه نوشتم، دو ماه رها کردم و بعد دوباره سراغ آن رفتم و خواندم و به چند نفر دادم خواندند و یک ماه بعد ویراستاری کردم. مساله ما این است که چه می‌شود که تخیل نمی‌کنیم؟ در کتاب که می‌توانیم این کار را بکنیم. احتمال دارد بگویند گرامافون آرام است.



من شروع کرده‌ام. دست من تند است، ولی نمی‌دانم تا چه زمانی آماده می‌شود. من این کتاب را یک‌ماهه نوشتم. اسفندماه شروع کردم و در اوج بودم که نوشتم. یک ماه سر من خلوت شد و یک‌ماهه نوشتم، دو ماه رها کردم و بعد دوباره سراغ آن رفتم و خواندم و به چند نفر دادم خواندند و یک ماه بعد ویراستاری کردم. مساله ما این است که چه می‌شود که تخیل نمی‌کنیم؟ در کتاب که می‌توانیم این کار را بکنیم. احتمال دارد بگویند گرامافون آرام است.

